



تعداد صفحات
۲۶



آخرین بروزرسانی
۲۱ مهر ۱۴۰۴

جزوه خلاصه

ولایت فقه امام خمینی (ره)

ویژه آزمون کادر اداری قوه قضاییه ✓

پوشش دهی مباحث مهم و پرکاربرد به زبان ساده و روان ✓

شامل خلاصه و نکات مهم کتاب با قابلیت مطالعه در کمترین زمان ممکن ✓



لینک های مفید آزمون استخدامی قوه قضاییه

خرید سوالات ولایت فقیه امام خمینی	سوالات رایگان قوه قضاییه با پاسخنامه
خرید سوالات قوه قضاییه	خرید جزوه قوه قضاییه
سوالات تخصصی آزمون	منابع عمومی آزمون
منابع تخصصی آزمون	اخبار آزمون
شبکه های اجتماعی ایران عرضه (فایل های رایگان + تخفیفات هفتگی + اخبار)	
(برای مشاهده هر بخش روی آن بزنید )	

فهرست مطالب

- ❖ فصل اول: خلاصه ولایت فقیه امام خمینی (ره) تالیف ایران عرضه - صفحه ۴
- ❖ فصل دوم: نکات مهم ولایت فقیه امام خمینی (ره) تالیف ایران عرضه - صفحه ۲۳



❖ فصل اول: خلاصه ولایت فقیه امام خمینی (ره) تالیف ایران عرضه

پیشگفتارها

مقدمه [مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله اجمعين.

موضوع «ولایت فقیه» از جمله مباحثی است که صرف تصور آن، برای اهل بصیرت موجب تصدیق می‌شود و چندان نیازی به استدلال ندارد. هر کس با احکام و معارف اسلامی آشنا باشد، همین که ولایت فقیه را تصور کند، ضرورت آن را درمی‌یابد. آنچه امروز موجب غفلت یا نیاز به اقامه دلیل بر این اصل گردیده، شرایط اجتماعی مسلمانان و حوزه‌های علمیه است که ریشه در تاریخ دارد.

نهضت اسلام از آغاز گرفتار تبلیغات یهود و سپس استعمارگران شد. جنگ‌های صلیبی به آنان آموخت که بزرگ‌ترین مانع در برابر مطامع استعماری‌شان، اسلام و ایمان مسلمین است. از این رو، در طول چند قرن با استفاده از مستشرقین، بنگاه‌های انتشاراتی، حوزه‌ها و دانشگاه‌ها، اسلام را تحریف کردند. هدف آنان نه ترویج مسیحیت بلکه نابودی اسلام بود. به تدریج اسلامی بی‌خاصیت، بدون تحرک و انقلابی‌گری معرفی کردند؛ دینی صرفاً عبادی، منزوی و فاقد نظامات اجتماعی.

اسلام، دین مجاهدان و عدالت‌خواهان است؛ مکتب مبارزان و استقلال‌طلبان است، اما استعمار آن را دینی صرفاً عبادی و فردی معرفی کرد. کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است، تنها چند جلد آن به عبادات اختصاص دارد و اکثریت آن ناظر به احکام اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و حکومتی است. نسبت آیات اجتماعی قرآن به آیات عبادی بسیار بیشتر از صد به یک است.

مشکل اساسی، عدم شناخت صحیح از اسلام است. بسیاری از تحصیل‌کردگان دانشگاهی و حوزوی، به دلیل تبلیغات استعمار، درکی نادرست از اسلام دارند. به‌گونه‌ای که اسلام در میان مسلمین نیز غریب گشته است. اگر کسی اسلام را به‌درستی معرفی کند، با طرد و مخالفت استعمارزدگان روبرو می‌شود.

رساله‌های عملیه نمی‌توانند جامعیت و قدرت اجتماعی اسلام را نشان دهند. جوانان باید بکوشند با هر ابزار ممکن، اسلام حقیقی را معرفی کنند؛ از جمله اینکه نشان دهند اسلام فقط مجموعه‌ای از احکام حیض و نفاس نیست. اسلام برای همه شئون زندگی، از پیش از تولد تا پس از مرگ، قانون و راهکار دارد؛ از قضا، معاملات، حدود، قصاص گرفته تا حقوق بین‌الملل و سیاست.

برخی آخوندها نیز مقصرند. آنان که تنها به بخش‌های عبادی چسبیده‌اند و از بخش‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اسلام غفلت کرده‌اند، خود زمینه تبلیغات دشمنان را فراهم آورده‌اند. بدتر آنکه قوانینی که در آغاز مشروطه به ایران تحمیل شد، نه از منابع اسلامی که از مجموعه‌های حقوقی فرانسه و انگلیس به اصطلاح «ترمیم» و تدوین شد.

در تاریخ اسلام، ائمه اطهار همچون امیرالمؤمنین (ع)، امام حسن (ع) و سیدالشهدا (ع)، لباس جندی (سربازی) می‌پوشیدند، شمشیر حمایل می‌کردند و در میدان نبرد حاضر می‌شدند. حال آنکه امروز برخی، پوشیدن این لباس را خلاف مروت و عدالت می‌دانند. این انحراف، نتیجه تبلیغات طولانی استعمار است.

بیگانگان احکام جزایی اسلام مانند حد شراب و رجم زنا را «خشونت عربی» خوانده‌اند، درحالی‌که خود برای جرائمی چون حمل مواد مخدر حکم اعدام می‌دهند و آن را خشونت نمی‌دانند. فسادهایی همچون شراب‌خواری و فحشا جامعه را تباه کرده، اما اگر اسلام برای مقابله با آن حکم شلاق دهد، فریاد اعتراض بلند می‌شود. کشتارهای ویتنام بی‌اشکال است، ولی اگر اسلام حکم جهاد دهد، محکوم می‌شود. استعمار با تأسیس مدارس جدید، عقاید مردم را هدف گرفت تا ما را ناتوان و وابسته نگه دارد. اکنون، حتی در حوزه‌های علمیه، سخن از حکومت اسلامی نیازمند تقیه شده و کتاب‌هایی در این زمینه با فشار ساواک مواجه می‌شود.

نفوذ بیگانگان در دستگاه عدلیه، دادگستری را به محلی برای رنج مردم و تجارت وکلا بدل کرده است، جایی که رشوه‌خواری تعیین‌کننده حق و ناحق است. از سویی، خودباختگان با دیدن پیشرفت غرب، گمان می‌کنند باید احکام اسلام را کنار گذاشت، در حالی‌که صنعت و فضا ربطی به دین ندارد. آنچه در غرب وجود ندارد، درمان دردهای اخلاقی و انسانی است. اسلام، دینی کامل با نظام جامع است که باید محور پیشرفت قرار گیرد. تبلیغ اینکه اسلام حکومت ندارد، برای کنار زدن مسلمانان از سیاست است؛ در حالی‌که اسلام هم قانون دارد و هم مجری. پیامبر (ص) خود حکومت تشکیل داد و خلفا برای اجرای همان احکام تعیین شدند.

ولایت، به معنای ضرورت حکومت اسلامی است؛ زیرا قانون بدون مجری بی‌اثر است. پیامبر (ص) با اجرای احکام مانند رجم و شلاق، خود نمونه حکومت‌داری دینی بود. خلیفه نیز فقط مجری است، نه قانون‌گذار. پس ایمان به ولایت، ایمان به حکومت اسلامی است. امروز وظیفه ما معرفی ولایت و ضرورت حکومت اسلامی است، تا باطل بودن تبلیغ جدایی دین از سیاست را روشن سازیم. در زمان پیامبر و امیرالمؤمنین (ع)، دین و سیاست یکی بود. استعمار، جدایی این دو را برای سلطه بر ملت‌ها ترویج می‌دهد. آنان با دین بی‌عمل مشکلی ندارند، ولی با کسانی که به دنبال حکومت اسلامی هستند دشمن‌اند. پس مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی، عین ایمان به ولایت و رسالت پیامبر است.

دلایل لزوم تشکیل حکومت

لزوم مؤسسات اجرایی

قانون به تنهایی قادر به اصلاح جامعه و تأمین سعادت بشر نیست. همچنان که در همه کشورها دیده می‌شود، قانون بدون قوه مجریه بی‌ثمر است. اسلام نیز که مجموعه‌ای کامل از احکام الهی است، تنها به تشریع قوانین بسنده نکرده، بلکه قوه اجرایی و مدیریتی را نیز پیش‌بینی کرده است. خداوند متعال، علاوه بر فرستادن احکام، حکومت اسلامی را نیز مقرر داشته و اجرای قوانین را در رأس مسئولیت‌های پیامبر اکرم (ص) قرار داده است.

رسول خدا (ص)، نه تنها مبلغ و مفسر وحی، بلکه مجری احکام الهی بود. ایشان با تشکیل حکومت اسلامی، به اجرای عملی حدود، رجم، بریدن دست سارق و دیگر احکام پرداخت. تعیین خلیفه پس از پیامبر، به منظور استمرار این اجرای احکام صورت گرفت. اگر پیامبر (ص) خلیفه تعیین نمی‌کرد، رسالتش ناقص می‌ماند، زیرا بدون قوه مجریه، قانون اسلام متروک می‌گردید: «ما بَلَّغَ رِسَالَتَهُ».

رویه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، هیچ‌یک از مسلمانان تردیدی در لزوم حکومت نداشت. همه بر ضرورت تشکیل حکومت اتفاق نظر داشتند، اختلاف تنها در این بود که چه کسی متصدی این امر گردد. به همین دلیل، بلافاصله پس از رسول خدا (ص) حکومت اسلامی ادامه یافت؛ هم در دوره خلفا و هم در دوران خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) سازمان دولتی و اداره امور وجود داشت.

بررسی نمونه‌هایی از احکام اسلامی

۱ - احکام مالی

بررسی احکام مالی در اسلام، به وضوح نشان می‌دهد که این احکام تنها برای رفع نیاز محدود گروهی خاص، همچون سادات فقیر، تشریع نشده‌اند، بلکه ساختار مالی وسیعی را برای اداره یک حکومت بزرگ و تأمین نیازهای عمومی جامعه اسلامی پیش‌بینی کرده‌اند.

برای مثال، خمس یکی از منابع مهم درآمد بیت‌المال است. طبق فقه شیعه، خمس نه فقط از درآمدهای تجاری، بلکه از کشاورزی، استخراج منابع زیرزمینی، و هرگونه منفعت مشروعی اخذ می‌شود. این خمس، پس از کسر هزینه‌های متعارف زندگی، باید به حاکم اسلامی پرداخت شود تا در بیت‌المال ذخیره گردد. آیا این بودجه عظیم تنها برای معاش اندک سادات است؟ آیا باید آن را کنار بگذاریم تا حضرت بیاید؟ یا زیر خاک پنهان کنیم؟!

بدیهی است که این درآمد عظیم برای تأمین خدمات عمومی چون بهداشت، فرهنگ، دفاع، و عمران پیش‌بینی شده است. اسلام صندوق‌های مالی جداگانه‌ای برای زکات، صدقات، و خمس مقرر کرده است. سادات از صندوق خمس معاش می‌گیرند، و طبق حدیث، اگر کم آوردند، حاکم به آنان کمک می‌کند، و اگر بیشتر داشتند، باید اضافه را به بیت‌المال بازگردانند.

از سوی دیگر، جزیه که بر اهل ذمه واجب شده، و خراج که بر اراضی کشاورزی اسلامی تعلق می‌گیرد، نیز بخش مهمی از درآمدهای حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهند. این مالیات‌ها به تناسب درآمد و استطاعت مالی افراد، با تدبیر و مصلحت‌اندیشی، توسط والیان و متصدیان حکومت تعیین و جمع‌آوری می‌شود. حتی مواشی یعنی دام‌ها، گاه مشمول مالیات می‌گردند. اجرای این احکام نیازمند ساختار اداری، حساب و کتاب، و مدیریت عادلانه است.

همه این موارد نشان می‌دهد که بدون وجود حکومت اسلامی، اجرای چنین نظام مالی دقیقی ممکن نیست. احکام مالی اسلام خود گویاترین دلیل بر ضرورت حکومت و وجود تشکیلات منسجم اجرایی در جامعه اسلامی‌اند؛ و هرج‌ومرج و فقدان حکومت، موجب تعطیلی این احکام خواهد شد.

۲- احکام دفاع ملی

یکی از روشن‌ترین ادله بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، احکام مربوط به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلامی است. قرآن کریم در آیه شریفه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» (انفال/۶۰) به صراحت فرمان می‌دهد که مسلمانان باید تا نهایت توان خود، آمادگی نظامی و دفاعی داشته باشند.

این حکم، تنها در زمان جنگ نیست، بلکه در دوران صلح نیز به آماده‌باش دائمی و مراقبت پیوسته توصیه دارد. اگر مسلمانان به این فرمان عمل کرده و حکومت‌های اسلامی صالح و قوی تشکیل داده بودند، هرگز مشتی یهودی بدبخت جرأت نمی‌کردند سرزمین‌های اسلامی را اشغال و مسجدالاقصی را تخریب کنند، هرچند پشتوانه‌شان امریکا و انگلیس باشد. علت این ذلت، بی‌عرضگی حاکمان وابسته و متفرق است. اگر آنان متحد می‌بودند و ید واحد می‌شدند، دشمنان جرأت تجاوز نداشتند. این آیه، آشکارا بر لزوم حکومت مقتدر اسلامی برای تحقق دفاع واقعی دلالت دارد.

لزوم نجات مردم مظلوم و محروم

استعمارگران با تحمیل نظام‌های اقتصادی ظالمانه، جوامع مسلمان را به دو طبقه تقسیم کرده‌اند: اکثریتی فقیر و محروم، و اقلیتی مرفه و فاسد. این اقلیت حاکم، مانع‌رهای ملیت‌ها از فقر و ستم است. وظیفه مسلمانان، پشتیبانی از مظلوم و دشمنی با ظالم است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علی (ع) فرزندانش را به این مهم سفارش کرد. علما نباید در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت کنند. اگر این سکوت جایز بود، امام علی (ع) حکومت را نمی‌پذیرفت، اما چون شرایط فراهم شد، مقابله با ظلم را تکلیف شرعی دانست. امروز نیز سکوت در برابر غارت ثروت امت اسلام توسط مزدوران بیگانه جایز نیست، بلکه وظیفه مسلمانان، برپایی حکومت اسلامی است تا نجات مظلومان تحقق یابد.

لزوم حکومت از نظر اخبار

تشکیل حکومت اسلامی، نه تنها از نظر عقل و تجربه تاریخ، بلکه طبق روایات و سیره معصومان (ع) نیز امری ضروری است. امام رضا (ع) در روایتی عمیق، دلایل نصب اولی‌الامر را بیان می‌کند: برای حفظ نظم، اجرای حدود، جلوگیری از فساد و تأمین

نیاز جامعه به رهبری و مدیریت. هیچ ملتی بدون رهبر دوام نمی‌آورد، و ترک نصب امام، خلاف حکمت الهی است. اگر امامی نباشد، دین دستخوش تحریف و بدعت می‌شود. چون مردم ناقص و دچار هواهای پراکنده‌اند، نیاز به قیّمی امین همیشگی است. این ضرورت، محدود به عصر خاصی نیست. همان عوامل که خلافت امیرالمؤمنین (ع) را واجب کرد، امروز نیز برقرار است. در عصر غیبت، این وظیفه بر عهده فقیه جامع‌الشرایط نهاده شده است.

اگر بخواهیم احکام اسلام را حفظ، از بدعت‌ها و نفوذ بیگانگان جلوگیری و از حقوق مردم صیانت کنیم، راهی جز تشکیل حکومت اسلامی نداریم. حکومت‌های جابر و فاسد نه تنها مفید نیستند، بلکه دین و ملت را نابود می‌کنند. کوتاهی در این زمینه، مسئولیت ماست؛ زیرا نه تنها برای تأسیس حکومت قیام نکردیم، بلکه حتی از تبلیغ آن غفلت ورزیدیم. برخی علما به جای مبارزه، به مدح ستمگران پرداختند و راه سلطه بیگانگان را هموار ساختند. امروز نیز اگر بخواهیم اسلام را زنده کنیم، باید تحت رهبری فقیهی صالح، برای تشکیل حکومت اسلامی قیام کنیم؛ این حقیقتی آشکار و غیرقابل انکار است.

طرز حکومت اسلامی

اختلاف آن با سایر طرز حکومتها

حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه سلطنتی، نه جمهوری و نه مشروطه؛ بلکه نظامی است بر پایه حاکمیت قانون الهی. در این حکومت، رئیس دولت خودرأی نیست و هیچ‌کس—even پیامبر اکرم (ص)—حق قانون‌گذاری ندارد. تنها خداوند قانون‌گذار است و همگان موظف به اطاعت از حکم اویند. خلافت پیامبر (ص) و نصب امیرالمؤمنین (ع) نیز به فرمان الهی بود. بنابراین، حکومت اسلامی یعنی حکومت قانون خدا، نه حکومت اشخاص.

برخلاف نظام‌های پارلمانی که هر چه اکثریت بخواهد تصویب می‌شود، در حکومت اسلامی فقط قوانین الهی مشروع است. مجلس به جای قانون‌گذاری، برنامه‌ریزی می‌کند و طرح‌های اجرایی را بر اساس شریعت تدوین می‌نماید. از آنجا که قانون الهی مورد پذیرش مردم است، اداره حکومت نیز آسان‌تر و مردمی‌تر خواهد بود.

در حکومت اسلامی خبری از کاخ‌های سلطنتی، تشریفات، و ریخت‌وپاش‌ها نیست. پیامبر (ص) و امام علی (ع) ساده‌ترین زندگی‌ها را داشتند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین لباس بهتر را به قنبر داد و برای خود لباس ساده برداشت. اگر همین سیره حفظ می‌شد، جامعه امروز به فساد سیاسی و اقتصادی گرفتار نمی‌گشت.

فسادهای امروز ریشه در حاکمان فاسد، سوءاستفاده از موقوفات، و وابستگی به بیگانگان دارد. با حذف تشریفات و تجملات، کشور نیازی به کمک‌های آمریکا و انگلیس نداشت، زیرا با منابع غنی خود می‌توانست مستقل باشد. ساختار فعلی اداری نیز با اسلام بیگانه است؛ بوروکراسی پیچیده و کاغذبازی مردم را به زحمت انداخته، درحالی‌که قضاوت اسلامی با سادگی و سرعت انجام می‌شد.

پس حکومت اسلامی، نظامی است که همه در آن تابع حکم خدا هستند و فقط چنین حکومتی می‌تواند عزت، عدالت، و استقلال امت اسلام را تأمین کند و آن را از وابستگی نجات دهد.

شرایط زمام دار در دوره غیبت

در دوران غیبت، با توجه به ضرورت بقای احکام حکومتی اسلام و جلوگیری از هرج و مرج، تشکیل حکومت اسلامی امری واجب است. عقل و شرع هر دو حکم می‌کنند که در برابر تجاوزات داخلی و خارجی باید ساختار دفاعی، قضایی و اجرایی وجود داشته باشد؛ ازاین‌رو، حکومت نیاز به بودجه دارد و شارع مقدس با تعیین منابعی چون خراج، خمس و زکات آن را تأمین کرده است. اکنون که حاکم معینی از سوی خداوند برای عصر غیبت تعیین نشده، نباید اسلام را معطل یا محدود به زمان پیامبر(ص) و ائمه(ع) دانست. ترک حکومت به معنای واگذاری سرنوشت مسلمین به دشمنان و تأیید ضمنی ظلم و تجاوز است. اسلام راه‌حل را نیز مشخص کرده و ویژگی‌های حاکم، یعنی «علم به قانون» و «عدالت» را مطرح ساخته است؛ این صفات امروز در بسیاری از فقها موجود است و اگر با هم متحد شوند، قادرند حکومتی عادلانه در جهان برپا دارند.

ولایت فقیه

اگر فقیه جامع‌الشرایطی که عالم به قانون و عادل باشد قیام به تشکیل حکومت کند، همان ولایت و اختیاراتی را داراست که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) در اداره جامعه داشتند، و اطاعت از او بر مردم واجب است. تفاوت در فضائل شخصی موجب تفاوت در اختیارات حکومتی نمی‌شود. اختیارات حکومتی پیامبر(ص) و ائمه(ع) در امور اجرایی، مالی و سیاسی، برای فقیه عادل نیز به همان صورت ثابت است، با این تفاوت که منصوب خاص نیست بلکه «عالم عادل» است.

ولایت اعتباری

ولایت فقیه به معنای حاکمیت و اجرای احکام شرع در دوران غیبت امام معصوم(ع) است، نه شأن و مقامی فراتر از انسان عادی. سخن از مقام رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) نیست، بلکه سخن از وظیفه‌ای است که در غیبت بر دوش فقیه جامع‌الشرایط گذاشته شده است. ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است، مانند تعیین قیم برای صغار، و از حیث وظیفه و موقعیت، تفاوتی میان قیم ملت و قیم صغیر وجود ندارد. همان‌طور که امام یا پیامبر برای حضانت یا حکومتی فردی را منصوب می‌کند، فقیه نیز در محدوده‌ی وظایف حکومتی همان اختیار را دارد؛ و این در احکام اجرایی مثل اخذ زکات، خمس، جزیه، و خراج اراضی خراجیه تفاوتی بین پیامبر، امام، یا فقیه وجود ندارد.

حکومت وسیله‌ای است برای تحقق بخشیدن به هدف‌های عالی

حکومت فی‌نفسه برای اولیاء خدا شأن و مقام محسوب نمی‌شود، بلکه وسیله‌ای است برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام. حضرت امیرالمؤمنین(ع) در گفت‌وگو با ابن عباس، کفشش را مثال زد و فرمود حکومت نزد او از آن هم بی‌ارزش‌تر است، مگر اینکه به واسطه آن بتواند حق را برپا و باطل را نابود سازد. لذا حکومت برای اهل معنا ارزشی ندارد،

مگر آنکه ابزار تحقق اهداف الهی شود. در خطبه نهج البلاغه نیز آمده است که اگر الزام الهی نبود، آن را رها می‌کرد. این نشان می‌دهد که حکومت نه یک مقام معنوی، بلکه یک وظیفه است؛ زیرا اگر شأن قدسی می‌داشت، قابل غصب یا ترک نبود. برخی، چون مجذوب قدرت دنیایی‌اند، گمان می‌کنند حکومت برای ائمه (ع) شأن ذاتی است، حال آنکه کفار هم حکومت دارند. ائمه (ع) و فقهای عادل مأمورند برای اقامه قسط، از تشکیلات حکومتی بهره ببرند. در این نگاه، حکومت برای آنان رنج و تکلیف است، نه جاه و مقام؛ و «ولایت فقیه» نیز از همین سنخ انجام وظیفه و مأموریت الهی است.

هدف های عالی حکومت

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در بیان انگیزه خود از پذیرش حکومت، به روشنی می‌فرماید که هدف، نه طلب مقام، نه رقابت بر سر قدرت، و نه جستجوی متاع دنیاست؛ بلکه انگیزه، احیای حق، نابودی باطل، و نجات مظلومان از چنگال ستمگران است. در دعای خود می‌فرماید: «اللهم، إنيك تعلم أنه لم يكن... منافسة في سلطان...» و بلافاصله تصریح می‌نماید: «لِنَرْدُ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ... وَ تُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ». یعنی هدف، برگرداندن معالم دین، برقراری اصلاح، ایجاد امنیت برای مظلومان، و اجرای حدود الهی است. پذیرش حکومت، برای حضرت نه یک منفعت، بلکه یک تعهد الهی و وظیفه‌ای اخلاقی و اجتماعی است.

ولایت فقیه به استناد اخبار

جانشینان رسول اکرم فقهای عادلند.

روایت نخست

حدیث شریف «اللهم ارحم خلفائی» که از پیامبر اکرم (ص) به نقل از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده، دلالتی روشن و بی‌تردید دارد. پیامبر سه بار در حق خلفای خود دعا می‌کند و در پاسخ به پرسش اصحاب می‌فرماید: «الذين يأتون من بعدی، يروون حدیثی و سنتی و یعلمونها الناس». این روایت در منابع معتبر شیخ صدوق (ره) از چند طریق نقل شده و نبود جمله «فیعلمونها الناس» در برخی نسخه‌ها، دلیلی بر فقدان آن نیست؛ بلکه به احتمال قوی ناشی از سهو در نقل است، زیرا هماهنگی راویان در بلاد مختلف بر جعل آن جمله، بعید می‌نماید.

مقصود از «خلفا»، صرفاً ناقلان حدیث نیستند، بلکه فقیهانی‌اند که با درایت، سنت و احکام پیامبر (ص) را فهم کرده، به مردم تعلیم می‌دهند؛ چنان‌که پیامبر (ص) فرمود: «رَبِّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرُ فِقْهٍ». پس ناقلان بی‌فقاها، مشمول این حدیث نیستند. مصادیق روشن خلفا، فقهای بزرگی چون کلینی، شیخ صدوق و شیخ مفیدند که به تناسب روش خود در ترویج و تبیین معارف اسلامی کوشیده‌اند.

تعلیم سنت، صرف نقل لفظی نیست، بلکه مستلزم توانایی در شناخت قواعد فقهی، تمییز تقیه از غیر آن، و جمع عقلایی میان روایات است. بی‌چنین درک عمیقی، ممکن نیست کسی بتواند سنت رسول خدا (ص) را از روایات جعلی تمییز دهد؛

خصوصاً در زمانه‌ای که حتی با دو روایت ضعیف، جبهه‌ای علیه قرآن و اهل بیت گشوده‌اند. و چه بسا همین روایات ساختگی، به دست امثال سمرة بن جندب جعل شده تا در خدمت طاغوت باشد.

امروز نیز، تنها فقهای عادل و مجتهدند که توان حفظ سنت حقیقی اسلام را دارند. «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَرُّوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ»؛ آنان باید پاسدار دین و مدافع محرومان باشند، نه توجیه‌گر سلطنت طاغوت. آنان خلفای واقعی پیامبرند که با علم و عدالت، امت را از تحریف و سلطه حفظ می‌کنند.

از این حدیث، مشروعیت ولایت فقیه نیز به‌وضوح استفاده می‌شود؛ همان‌گونه که جمله «علیّ خلیفتی» دال بر جانشینی حضرت علی (ع) است، عبارت «اللهم ارحم خلفائی» نیز دال بر خلافت فقیهانی است که پس از ائمه (ع) دین را زنده نگه می‌دارند. توقف بر اینکه خلافت، منحصر در اهل بیت است، به معنای رها کردن اسلام بدون سرپرست است. و «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» گواه آن است که هم قرآن و هم عترت، باید تا قیامت راهنمای امت باشند؛ و در عصر غیبت، این هدایت بر عهده فقهای جامع‌الشرایط نهاده شده است. پس حدیث «اللهم ارحم خلفائی» تأییدی روشن بر ضرورت و مشروعیت ولایت فقیه است.

روایت دوم

روایتی از امام موسی بن جعفر (ع) نقل شده که می‌فرماید: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيه... ثَلُمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا يَسْدُهَا شَيْءٌ»؛ یعنی با مرگ یک مؤمن فقیه، در اسلام شکافی پدید می‌آید که هیچ چیز آن را پر نمی‌کند. این شکاف، ناشی از جایگاه والای فقهای آگاه در پاسداری از دین است؛ چرا که آنان «حصون الاسلام» اند، همچون دیوارهایی که شهر را از هجوم دشمن حفظ می‌کنند. تعبیر امام (ع) تنها مدحی ظاهری نیست؛ «فقیه» کسی است که نه تنها فقه را بداند، بلکه در حفظ، نشر و اجرای آن بکوشد، و در امور اجتماعی مسلمانان حضور فعال داشته باشد.

فقیه‌ای که منزوی و بی‌تفاوت است، نمی‌تواند حصن اسلام باشد. اگر نگهبانی بخوابد و دشمن شهر را تسخیر کند، دیگر نگهبانی معنا ندارد. پس اگر فقیه‌ای حدود الهی را اجرا نمی‌کند، از مرزهای دین دفاع نمی‌کند، زکات را نمی‌ستاند و به فقرا نمی‌رساند، دیوارهای اسلام یکی پس از دیگری فرو می‌ریزد. اگر اسلام فقط به نماز جماعت و درس اصول محدود شود، حاصل آن می‌شود «لَمْ يَبْقَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ».

قرآن را فقط برای تجوید تلاوت می‌کنیم، نه برای عمل. آیات حدود را می‌خوانیم: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»، اما در برابر فحشا و قانون‌گریزی، بی‌تفاوتیم. درحالی‌که پیامبر (ص) و خلفای پس از او فقط ناصح نبودند، بلکه مجری احکام الهی بودند. اسلام برای نظم جامعه آمده و حکومت ابزار اجرای آن است.

وظیفه ما حفظ اسلام است؛ وظیفه‌ای فراتر از نماز و روزه، همان رسالتی که امام حسین (ع) جان بر سر آن نهاد. اگر این حقیقت را بفهمیم، در تعلیم و نشر آن کوتاهی نمی‌کنیم. خلفای اسلام کسانی‌اند که دین را به مردم بیاموزند، نه آنان‌که با

شعار «بگذار تا امام زمان (عج) بیاید» از مسئولیت شانه خالی می‌کنند. مگر نماز را هم تا ظهور تأخیر می‌اندازید؟ «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» امر جاری است، همچنان که حفظ اسلام نیز چنین است.

فریب منطق‌های باطل را نخورید؛ آنان که می‌گویند باید معصیت را ترویج کرد تا فرج نزدیک شود، از حقیقت دین بی‌خبرند. امروز باید برخیزید، احکام را بفهمید، نشر دهید، بنویسید و پخش کنید؛ این‌ها سلاح‌های امروز ماست برای حفظ دین. وظیفه‌ای دائمی و بی‌قید، برای تمام کسانی که خود را در جبهه پاسداری از اسلام می‌دانند.

روایت سوم

هدف بعثت انبیا (ع) تنها بیان احکام و نقل مسائل شرعی نبود، بلکه برپایی عدالت، اجرای احکام الهی و تشکیل حکومت اسلامی از جمله اهداف اصلی ایشان بود؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». انبیا، از سوی خدا مأمور به اجرای احکام، جمع‌آوری زکات، حفظ مرزها، و اقامه حدود بودند، نه فقط ابلاغ. پیامبر اکرم (ص) نیز به عنوان رئیس حکومت اسلامی منصوب شد، و اطاعت از او اطاعتی حکومتی است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

فقه‌های عادل نیز، به عنوان «أمناء الرسل»، موظف‌اند همان راه پیامبر را ادامه دهند؛ یعنی نه فقط فتوا دهند، بلکه احکام را اجرا کنند، نظم اسلامی را برقرار سازند و کشور را طبق قانون الهی اداره کنند. چنین فقهایی اگر آلوده به دنیا باشند، صلاحیت خلافت و ولایت ندارند: «ما لم يدخلوا فی الدنيا». وظیفه آنان شامل تعیین قاضی، اخذ زکات، دفاع از مرزها، و حفظ نظم اجتماعی بر اساس عدل الهی است.

در حکومت اسلامی، قانون، حاکم است و فقیه، مجری بی‌کم‌وکاست آن. حتی یک تازیانه اضافه، یک روز زندان بی‌دلیل، یا یک ریال حیف و میل، مشروع نیست. اگر فقیه از دایره عدل خارج شود، ولایتش خودبه‌خود ساقط است، زیرا دیگر امین نیست. مردم در پناه قانون الهی امنیت دارند، و حکومت اسلامی موظف است آزادی در چارچوب شرع را تضمین کند؛ نه همچون حکومت‌های ستمگر که مردم را با تهمت و ترس سرکوب می‌کنند.

فقه‌ها اگر فقط مسأله‌گو باشند، دیگر أمناء الرسل نیستند؛ چون پیامبر (ص) و ائمه (ع) تنها ناقلان احکام نبودند، بلکه قانون را برای اجرای عدالت آوردند. اسلام، قانون را برای تهذیب و عدالت می‌خواهد، نه برای کتابخانه. امام رضا (ع) فرمود: «لو لم يجعل لهم إماماً قِیماً حافظاً... لدرست الملة»؛ یعنی اگر امام و حافظی نباشد، دین نابود می‌شود. امروز نیز، چون فقه‌ها حکومت ندارند، اسلام متروک و در حد کلاس و رساله باقی مانده است.

دزدان و ظالمان آزادند، حدود اجرا نمی‌شود، و احکام فقط حفظ شده، نه اجرا. این وضع نتیجه غفلت از اصل «حکومت اسلامی» است. اگر فقه‌ها واقعاً امین باشند، نمی‌گذارند دین تعطیل شود. امانت‌داری یعنی حفظ دین با حکومت و اجرای آن، نه فقط حفظ کتاب و کلمات.

منصب قضا متعلق به کیست

حضرت امیرالمؤمنین (ع) به شریح قاضی فرمودند: «یا شَرِیحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً لَا یَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أَوْ شَقِیٌّ»؛ یعنی جایگاه قضاوت مخصوص پیامبر، وصی پیامبر یا فرد شقی است. شریح که نه نبی بود و نه وصی نبی، شقی بود که بر مسند قضا نشست. او سال‌ها قاضی کوفه بود و به دستگاه معاویه نزدیک شد، فتاوی خلاف داد، و مقابل حکومت اسلامی ایستاد. امیرالمؤمنین (ع) با اینکه خود خلیفه بود، نتوانست او را عزل کند، چون عوام مانع شدند و به بهانه نصب او توسط شیخین، او را تحمیل کردند.

دادرسی با فقیه عادل است.

از روایت حضرت امیر(ع) خطاب به شریح که فرمود: «یا شَرِیحُ، قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً لَا یَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أَوْ شَقِیٌّ» به وضوح برمی آید که منصب قضاوت تنها برای پیامبر، وصی پیامبر و یا انسان شقی جایز است. و چون فقها نه نبی‌اند و نه شقی، بالضروره باید آنان را داخل در معنای «وصی نبی» بدانیم. این معنا اگرچه گاه فقط بر وصی بلا فصل اطلاق شده، اما در حقیقت دایره آن وسیع است و فقهای عادل را هم دربر می‌گیرد.

در این که منصب قضاوت از مناصب فقهای عادل است، هیچ اختلافی نیست و از واضحات فقهی به شمار می‌رود، برخلاف بحث "ولایت" که محل اختلاف است. برخی چون مرحوم نراقی و از متأخرین مرحوم نائینی، تمام مناصب اعتباری امام را برای فقیه ثابت می‌دانند، و برخی دیگر چنین نظری ندارند. ولی در منصب قضا هیچ مناقشه‌ای نیست.

البته باید توجه داشت که این مناصب برای ائمه (ع) شأناً نبود، بلکه وسیله‌ای برای تحقق عدالت اجتماعی و اقامه قسط میان مردم بود. مقامات روحانی حضرات معصومین (ع) که فوق مقام ادراک بشر است، به نصب و جعل ربطی ندارد. حتی اگر رسول اکرم (ص)، حضرت امیر (ع) را وصی خود قرار نمی‌داد، باز مقامات معنوی آن حضرت محفوظ بود. این منزلت معنوی است که انسان را شایسته حکومت می‌سازد، نه برعکس.

روایت پنجم

روایت سلیمان بن خالد از امام صادق (ع)، یکی از مهم‌ترین مستندات در تأیید ولایت فقیه است؛ هم از نظر سند، که شیخ صدوق آن را با سند صحیح نقل کرده، و هم از نظر دلالت. امام (ع) می‌فرماید: «اتقوا الحکومة، فَإِنَّ الحکومةَ إِنَّمَا هِيَ لِلإمام العالم بالقضاء، العادل فی المسلمین، لنبی أَوْ وَصِی نَبِیٍّ»؛ یعنی قضاوت و حکومت تنها شایسته کسی است که سه شرط داشته باشد: امام (به معنای رئیس و پیشوا)، عالم به قضا، و عادل در میان مسلمانان.

اگرچه امام (ع) در پایان روایت، حکومت را منحصر در نبی یا وصی نبی می‌داند، اما روشن است که مراد از وصی، تنها امام معصوم نیست؛ زیرا فقهای عادل، به تعیین ائمه (ع)، در عصر غیبت وظیفه‌دار اجرای قضا و حکومت‌اند. فقیه جامع‌الشرایط، همان وصی نبی است؛ چون هم عالم به قضاست، هم عادل است، و هم به لحاظ جایگاه، جانشین شرعی نبی محسوب می‌شود.

پس این روایت نه تنها دلالت بر انحصار حکومت در صاحبان علم و عدالت دارد، بلکه جایگاه فقهای جامع‌الشرایط را به عنوان رؤسای جامعه اسلامی در عصر غیبت تأیید می‌کند. از این رو، قضا و حکومت در زمان غیبت مشروع نیست مگر به دست فقیه عادل.

روایت ششم

توقیع شریف امام عصر (عج) به اسحاق بن یعقوب، از مهم‌ترین ادله ولایت فقیه است. در این توقیع آمده: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ». ظاهر عبارت، فراتر از ارجاع به فقیه در امور فقهی و فتواست؛ چرا که پرسش‌کننده، از نزدیکان به نواب اربعه بود و ضرورت مراجعه به فقیه در مسائل شرعی را به خوبی می‌دانست.

مراد از «حوادث واقعه» پیشامدهای مهم اجتماعی، سیاسی و حکومتی است که در دوران غیبت پیش می‌آید و جامعه نیازمند مرجعیت اجرایی و تدبیر کلان دارد. در این توقیع، حضرت حجت (عج) فقها را «حجت» خویش می‌نامد، و حجت بودن، به معنای مرجعیت کامل در امور امت است، نه صرفاً نقل حدیث. همان‌طور که پیامبر (ص) حجت خدا بود و در همه امور سیاسی، قضایی و اجرایی مرجع و رئیس حکومت اسلامی بود، فقهای عادل نیز به امر امام معصوم، در زمان غیبت، عهده‌دار این شأن‌اند.

اگر فقیه عادل دستور دهد، اطاعتش واجب است؛ و اگر کسی در مسائل حکومتی و مالی، به طاغوت و دستگاه ظلم رجوع کند، مورد عتاب الهی قرار می‌گیرد. همان‌طور که خداوند خلفای جور را به خاطر غصب جای امیرالمؤمنین (ع) مواخذه خواهد کرد، امروز نیز کسانی که با وجود حجت الهی در زمان غیبت، به ظلم و باطل پناه ببرند، بازخواست می‌شوند.

امیرالمؤمنین (ع) در نهایت زهد و در مسجد حکومت می‌کرد، نه با زر و زور. پس چه جای توجیه برای کسانی که با اسراف و تجمل و برپایی جشن‌های بیهوده، مال مسلمانان را هدر می‌دهند؟ آیا دلسوزتر از امام علی (ع) برای اسلام‌اند؟ فقهای عادل، در این زمان، حجت امام‌اند؛ یعنی همان جایگاهی که پیامبر و ائمه داشتند، اکنون در حیطه اجرای احکام و حفظ نظام دینی، بر عهده فقهاست.

ولایت فقیه یعنی همین: ریاست جامعه اسلامی به دست فقیه عادل، منصوب از جانب امام غایب، تا جامعه را از تفرقه و رجوع به طاغوت حفظ کند. در این معنا، «رُؤَاةُ حَدِيثِنَا» صرفاً ناقلان حدیث نیستند، بلکه مدیران و رهبران شرعی امت‌اند که باید در تمام امور به ایشان رجوع کرد، زیرا «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ».

روایت هفتم مقبوله عمر بن حنظله

مجموع آیات قرآن کریم و روایت مقبوله عمر بن حنظله، بنیان محکمی برای اثبات مشروعیت و ضرورت ولایت فقیه در عصر غیبت فراهم می‌کنند. در آیهی شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...»، «امانت» شامل ولایت، قضاوت و اداره جامعه است که باید به اهلش، یعنی کسانی که شایسته‌اند، سپرده شود. روایات نیز تصریح می‌کنند که مقصود از این اهل، ائمه (ع) و در عصر غیبت، فقهای عادل‌اند.

در آیهی «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»، خطاب به حاکمان است تا ساختار حکومت بر پایه عدالت باشد، نه فقط قاضیان؛ و این عدالت، نمونه‌اش در حکومت امیرالمؤمنین (ع) بود که هم قاطعیت داشت و هم رحمت، و در عین اجرای حدود، از انسان مجرم نیز کرامت‌مندانه پذیرایی می‌کرد.

در آیهی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ...»، اطاعت از خدا، پیامبر، و اولی الامر (ائمه معصومین علیهم السلام) واجب شمرده شده و در عصر غیبت، فقهای جامع‌الشرایط که منصوب غیرمستقیم از جانب امام‌اند، مصداق این ولایت‌اند. اطاعت از آنان، اطاعت از حجت امام و در حقیقت، اطاعت از خداست.

آیه «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ...» نیز رجوع به حکومت‌های جور را حرام می‌داند؛ چه در لباس قاضی، چه در لباس مجری. لذا، تمسک به نظام‌های طاغوتی برای قضاوت و اداره جامعه، خلاف دستور الهی است و خیانت به امانت ولایت محسوب می‌شود.

مقبوله عمر بن حنظله به صراحت این معنا را تأیید می‌کند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «من تحاكم إليهم... فقد تحاكم إلى الطاغوت»؛ هر کس برای گرفتن حق یا باطل، به قضات و حکام طاغوت مراجعه کند، به طاغوت رجوع کرده است. و حکم صادرشده از سوی آنان حتی اگر مطابق حق باشد، باز «سحت» و حرام است، چون مرجع ناحق بوده است.

امام سپس راه حل را چنین بیان می‌کند: باید به کسی رجوع شود که «یروی حدیثنا، وینظر فی حلالنا وحرماننا، ويعرف أحكامنا»؛ یعنی فقهی که آگاه به روایات، فقه، حلال و حرام است. و می‌فرماید: «فإني قد جعلته عليكم حاكماً»؛ من او را حاکم شما قرار دادم.

این جمله، نصب عام فقهای عادل به ولایت و قضاوت است. از آن‌جا که امام به آیه «یریدون أن یتحاكموا إلى الطاغوت...» استناد کرده، روشن است که این حکم، اختصاص به دعاوی مالی ندارد، بلکه شامل همه‌ی شئون قضاوت، اداره جامعه و حکومت است.

پس مقبوله عمر بن حنظله، نه تنها حجیت حکم فقیه را در مسائل شرعی، بلکه مشروعیت کامل او را در ساختار حکومت اسلامی، قضاوت، اجرا، و ولایت در عصر غیبت اثبات می‌کند. ولایت فقیه، امتداد ولایت معصومان (ع) و تحقق امانت الهی در عصر غیبت است.

روایت هشتم

روایت ابی خدیجه از مؤیدات مهم ولایت فقیه و نصب فقها به قضاوت و داوری است. ابو خدیجه نقل می‌کند که امام صادق (ع) مرا فرستاد تا به شیعیان پیغام دهم: «إياکم إذا وقعت بینکم الخصومة أو تدارى فی شیء من الأخذ والعطاء أن تحاکموا إلی أحد من هؤلاء الفساق...»؛ مبدا در نزاع‌ها و اختلافات مالی و حقوقی به یکی از این فساق، یعنی قضات فاسق وابسته به حکومت‌های جور، مراجعه کنید.

فرمود: «اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا، فإنی قد جعلته علیکم قاضياً»؛ مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد، قاضی قرار دهید؛ زیرا من او را قاضی منصوب بر شما قرار دادم.

همچنین هشدار داد: «و إياکم أن یخاصم بعضکم بعضاً إلی السلطان الجائر»؛ از شکایت نزد سلطان جائر و قدرت‌های اجرایی ناروا نیز بپرهیزید. این بخش، تکرار نهی قبلی نیست، بلکه تأکید بر این است که باب قضا غیر از باب سلطنت و اجراست، و هر دو در این روایت تفکیک شده‌اند.

در این روایت، امام صادق (ع) فقط نصب قاضی فرموده، اما در مقبوله عمر بن حنظله هم قاضی و هم حاکم اجرایی را تعیین کرده‌اند. بنابراین، روایت ابی خدیجه دلالت روشن دارد بر حرمت رجوع به قضات فاسق و دستگاه اجرایی جور، و وجوب مراجعه به فقیه آشنا به احکام که از جانب امام معصوم، قاضی منصوب است.

«صحیحہ فداح» روایت نهم

امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل می‌فرماید: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ»؛ کسی که راهی برای تحصیل علم بپیماید، خدا او را به راه بهشت می‌برد. فرشتگان برای خشنودی از دانش‌جو، بال‌های خود را فرومی‌گسترانند، و تمام اهل آسمان و زمین، حتی ماهی در دریا برای طالب علم استغفار می‌کنند.

برتری عالم بر عابد، همچون برتری ماه شب چهارده بر دیگر ستارگان است. علما وارثان انبیا هستند؛ پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشتند، بلکه علم را به میراث سپردند؛ پس هرکه از این میراث بهره‌مند شود، بهره‌ای فراوان و شایسته برده است.

راویان این حدیث، از جمله عبدالله بن میمون قداح، حماد بن عیسی و علی بن ابراهیم همگی ثقة‌اند؛ پدر علی بن ابراهیم یعنی ابراهیم بن هاشم نه تنها ثقة است، بلکه از بزرگان ثقات شمرده می‌شود. گرچه این روایت با مضامین نزدیک، از طریقی

دیگر هم نقل شده که در آن ابوالبختری آمده و او ضعیف است، اما سند مورد بحث صحیح و معتبر است و روایت از نظر محتوا و سند، جای تردید ندارد. اینک آن روایت:

روایت ابوالبختری روایت دهم

روایت معروف «العلماء ورثة الأنبياء» که در صحیح قداح و روایت ابوالبختری آمده، از مؤیدات مهم در بحث ولایت فقیه به شمار می‌آید. ظاهر روایت تصریح دارد که علما نه به مال و متاع، بلکه به علم و معارف پیامبران ارث برده‌اند: «إن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً، وإنما ورثوا أحاديث من أحاديثهم...» و در ادامه تأکید می‌شود: «فانظروا علمكم هذا عن تأخذونه». یعنی علم دین را باید از وارثان حقیقی انبیا - فقهای دین‌شناس و عادل - دریافت کرد.

بررسی دلالت روایت:

۱- مراد از «العلماء» در روایت، ائمه (ع) نیستند، بلکه علمای امت‌اند؛ چراکه ائمه نیازی به معرفی با چنین تعبیری ندارند و در روایات دیگر با عباراتی خاص و روشن‌تر توصیف شده‌اند.

۲- ادعای حصر ارث به حدیث و نفی ولایت، مخدوش است. اگرچه در برخی نسخ آمده «ورثوا أحاديث»، اما این حصر واقعی نیست و «انما» تنها در روایت ابوالبختری است که سندش ضعیف است. در متن صحیح قداح چنین قیودی وجود ندارد. هدف از روایت، تبیین شأن علمی علما در برابر دنیاطلبی بوده، نه نفی ولایت آنان.

۳- اشکال تجزیه بین نبی و ولی نیز وارد نیست؛ زیرا در عرف عقلا، رسول و نبی از یک سنخ‌اند و اگر علما وارث انبیا هستند، یعنی وارث آنچه در وجود پیامبر بوده، از جمله علم، قضاوت و ولایت. «النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم» ناظر به ولایت است و وارث این مقام نیز، فقیه عادل در عصر غیبت است.

۴- در منطق عقلایی نیز، ولایت قابل انتقال است؛ چنان‌که می‌گویند «وارث تاج و تخت»، و این بدان معنا نیست که فقط لباس یا کتاب مانده، بلکه مرجعیت، ریاست، و شأن حکمرانی نیز منتقل شده است. علما وارث انبیا هستند، یعنی شأن اجتماعی و حکومتی آنان را ادامه می‌دهند، نه صرفاً ناقلان روایت.

۵- روایات دیگر مانند عمر بن حنظله و توقیع شریف امام زمان (عج) نیز تصریح دارند که فقها منصوب به قضا و ولایت‌اند، و اگر روایت «العلماء ورثة الأنبياء» محدود به نقل حدیث باشد، با آن‌ها در تعارض خواهد بود. پس باید گفت این روایت، مؤید همان معنای ولایت و ریاست شرعی فقهای عادل است.

۶- عبارت «ما تركناه صدقة» در برخی نسخ، برخلاف متن اصلی و برگرفته از منابع عامه است، که با انگیزه‌های خاص سیاسی در دوره‌هایی به روایت افزوده شده تا میراث علمی و حکومتی اهل بیت (ع) را از علما و فقها جدا کنند.

سایر مؤیدات

در قیامت، رسول خدا (ص) به علمای امت خود افتخار می‌کند، زیرا آنان همچون پیامبران پیشین‌اند؛ وارثان نبوت‌اند، نه فقط در نقل حدیث، بلکه در علم، قضا، و ولایت. همان‌گونه که انبیا برای هدایت و حاکمیت الهی بر مردم مبعوث شدند، علما نیز باید مجاری امور را به دست گیرند. آنان اگر بر حق قیام نکنند، و در برابر ظلم سکوت پیشه کنند، نه تنها از مقام علمی خویش سقوط کرده‌اند، بلکه مورد لعن و غضب الهی قرار می‌گیرند.

قرآن کریم، علمای ساکت در برابر ستم را همچون احبار بنی‌اسرائیل نکوهش می‌کند: «لولا ینهیهم الربانیون والأحبار عن قولهم الإثم وأكلهم السحت»؛ علمایی که چشم بر حرام‌خواری ظالمان می‌بندند و لب فرو می‌بندند، شریک جرم‌اند. سکوت علمای دین، بزرگ‌ترین خسران برای امت است؛ زیرا نه تنها ستم را تایید می‌کند، بلکه چهره دین را مخدوش می‌سازد و بدعت‌ها را مشروع جلوه می‌دهد.

امام حسین (ع) در خطبه منی، آشکارا علما را به مسئولیتشان فرا می‌خواند: شما که در دل مردم مهابت دارید، چرا از اجرای احکام الهی عقب نشستید؟ چرا در برابر طاغوت ایستادگی نکردید؟ مردم به احترام دین، به شما اعتماد کرده‌اند، نه برای آنکه در گوشه‌ای بنشینید و نظاره‌گر باشید. اگر شما قیام نکنید، ظالمان منابر را تسخیر می‌کنند، دین را ابزار توجیه ظلم می‌سازند، و ملت را بنده خویش می‌نمایند.

ای علمای دین! اگر امروز قدرت اجرای حدود را ندارید، دست‌کم افشا کنید، فریاد زنید، نگذارید ظلم تقدیس شود. امر به معروف فقط نهی از منکرهای ظاهری نیست؛ باید به فساد اقتصادی، غارت ثروت‌ها، وابستگی به بیگانه، و تحریف احکام خدا اعتراض کرد. اگر سکوت کنید، آیندگان خواهند پنداشت که دین شما همین سکوت بوده است.

در طول تاریخ، هرگاه عالمی بیدار شد، ملت نیز برخاست؛ از حکم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو تا فتوای جهاد میرزا محمدتقی شیرازی، علما همواره در جایگاه زعامت و ولایت دینی قرار داشته‌اند. ولایت فقیه امر تازه‌ای نیست، بلکه امتداد همان راه نبوت و امامت است؛ راهی که امروز نیز باید از سوی نسل‌های آگاه با جدیت پی گرفته شود.

اگر علما قیام کنند، امور دین و ملت به دست اهلش باز می‌گردد. اما اگر در برابر زر و زور ساکت شوند، خداوند آن مقام را از آنان خواهد گرفت و امت را به حال خود رها خواهد کرد. امروز دیگر وقت سستی و بی‌تفاوتی نیست؛ وقت آن است که علمای عامل، با فریاد، نهی از منکر را زنده کنند، از دین پیامبر (ص) دفاع کنند، و حکومت اسلامی را به دست فقهای عادل و شجاع بسپارند؛ آنگاه امت رستگار خواهد شد و ستم از میان خواهد رفت. واللّٰه معکم إن قمتم له.

اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات

بسیاری از عبادات اسلامی منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی‌اند. اسلام عبادت را از سیاست جدا ندانسته؛ نماز جماعت، جمعه و حج نه تنها عبادت‌اند، بلکه ابزار تربیت اجتماعی و سیاسی نیز هستند. این اجتماعات برای تقویت برادری، همکاری، رشد فکری، حل مشکلات مسلمانان، و بسیج برای جهاد و کوشش دسته‌جمعی فراهم آمده‌اند. در حالی که حکومت‌های غیر

اسلامی اگر بخواهند چنین تجمعی ترتیب دهند، باید میلیون‌ها هزینه کنند، آن‌هم بی‌روح و بی‌اثر. اما اسلام دل‌های مردم را برای این اجتماعات جذب کرده است.

از این اجتماعات باید برای تبلیغات، تعلیمات دینی، و نهضت اعتقادی - سیاسی بهره گرفت. برخی تنها به خوشخواندن و لاَّ الصَّالِّینَ بسنده می‌کنند و از رسالت این اجتماعات غافل‌اند. به حج می‌روند، اما به جای تفاهم و همکاری برای چاره‌جویی در گرفتاری‌های مسلمین، اختلاف می‌افکنند. حال آنکه در صدر اسلام، جماعت جمعه و حج محوری برای اقدامات بزرگ و بسیج نیرو بود. با خطبه جمعه سپاه آماده می‌شد و از مسجد به میدان نبرد می‌رفت. کسی که از مسجد به جهاد رود، تنها از خدا می‌ترسد؛ نه از مرگ، نه از فقر.

باید همچون گذشته، این اجتماعات را احیا کنیم، برای تبلیغ، تعلیم، و توسعه نهضت اسلامی، تا اسلام در اعتقاد و سیاست، اوج گیرد.

مقاومت در مبارزه ای طولانی

هیچ خردمندی باور ندارد که با اندکی تبلیغ و تعلیم، فوراً حکومت اسلامی برپا خواهد شد. این هدف، راهی دراز و پُر تلاش می‌طلبد. همان‌گونه که پیرمرد خردمند به خلیفه گفت: «دیگران کاشتند، ما خوردیم؛ ما می‌کاریم تا دیگران بخورند»، ما نیز باید امروز بکوشیم تا فردا ثمر دهد. حرکت در مسیر تحقق حکومت اسلامی، اگرچه نتیجه‌اش در نسل‌های آینده دیده شود، باز هم وظیفه ماست، چرا که خدمت به اسلام و انسان‌هاست، نه طلب سود شخصی.

سیدالشهداء علیه‌السلام اگر در پی منفعت دنیوی بود، با حکومت اموی کنار می‌آمد و کار پایان می‌گرفت. اما او برای بقای دین قیام کرد و جان سپرد تا آینده اسلام حفظ شود. امام صادق علیه‌السلام نیز، در اوج دوران تقیه، با بینشی بلند، قاضی نصب کرد و ساختار حکومت اسلامی را ترسیم نمود. اگر این تدابیر صرفاً برای همان روز بود، بی‌فایده می‌نمود. اما امامان ما، همچون مردان بزرگ تاریخ، آینده‌نگر بودند؛ همچون موسی علیه‌السلام که با عصایی ساده، ارکان کاخ فرعون را لرزاند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز از نقطه‌ای بی‌پشتوانه آغاز کرد؛ تنها، با یک زن و یک کودک، اما ایستاد و آزارها را به جان خرید، تا امروز میلیاردها دل در جهان به او ایمان دارند. شیعه نیز چنین بود؛ از همان روزی که پیامبر، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به خلافت منصوب کرد، دشمنی‌ها آغاز شد. اگر آن حضرت تنها مرجع احکام می‌شد، اعتراضی نبود؛ ولی چون سخن از حکومت به میان آمد، مخالفت‌ها شعله‌ور شد.

امروز نیز اگر در خانه بنشینیم و تنها به احکام فردی بپردازیم، کسی با ما کاری ندارد. اما آن زمان که بخواهیم در سرنوشت ملت سخن بگوییم و برای تشکیل حکومت دینی اقدام کنیم، با سیل حمله‌ها مواجه می‌شویم. اهل بیت علیهم‌السلام نیز برای همین هدف کوشیدند و رنج‌ها کشیدند، اما دست از جهاد برنداشتند. حاصل آن مجاهدت‌ها، امروز جمعیتی بزرگ از شیعیان در سراسر جهان است.

دین و حکومت الهی همیشه از نقطه صفر آغاز شده و با همت مردان مؤمن به ثمر رسیده است. إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. باید ما نیز چنین کنیم: برنامه بریزیم، بذر بپاشیم، و مطمئن باشیم اگر امروز درو نمی‌کنیم، فردای امت ثمره خواهد چید. این راه، راه انبیاست؛ راهی که با ایمان، استقامت و دوراندیشی به هدف می‌رسد.

از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار

قرن‌هاست که استعمارگران و حکومت‌های ضد اسلامی با تبلیغات مسموم، ملت‌ها را از درون تهی کرده‌اند. این تبلیغات، تا عمق حوزه‌های علمیه نفوذ کرده و برخی طلاب را به این باور رسانده که جز دعا و مسئله‌گویی وظیفه‌ای ندارند. در حالی که این القاءات، ساخته و پرداخته دشمن است تا روحیه جهاد، استقلال، و مسئولیت‌پذیری را از ما بگیرد و به جای آن، سستی و یأس بنشاند.

می‌گویند از ما کاری ساخته نیست، اما مگر آن‌ها که حکومت را به دست گرفته‌اند، چه داشته‌اند؟ آیا رضاخان، حاکم حجاز یا دیگران از تقوا و فقاقت بهره‌ای داشتند؟ حکومت با ایمان، علم به احکام الهی، شناخت مصالح مردم، و استقلال ممکن است، نه با زور و فریب. فقیه جامع‌الشرایط همان کسی است که می‌تواند زمام امور را به دست گیرد؛ چرا که ساسة العباد است، و تنها اوست که راه را گم نمی‌کند.

افسردگی را کنار بگذارید و برخیزید. اسلام را معرفی کنید؛ طرح حکومت اسلامی را عرضه کنید. اکنون که توانسته‌اید دستگاه‌های ظلم را بلرزانید، اداره کشور از شما برمی‌آید. قوانین اسلام آماده است؛ تنها برنامه‌ریزی و اجرای دقیق نیاز است که با کمک متخصصان امکان‌پذیر است. ملت‌ها نیز پشتیبان شما هستند؛ کمبود ما در همت و قدرت اجرایی است، نه در ایمان یا جمعیت.

استعمار همیشه کوشیده روحانیت را از سیاست جدا نگه دارد. از انگلیس تا آمریکا، همه در این پروژه شریک‌اند: می‌خواهند شما فقط دعا کنید و آن‌ها هرچه خواستند بکنند. مردی که در زندان گفت «سیاست یعنی دروغ و پدرسوختگی»، راست گفت اگر منظورش سیاست طاغوتی بود. اما ما به دنبال سیاست اهل بیت علیهم‌السلام هستیم؛ همان سیاستی که امامان ما را «ساسة العباد» خواندند.

بعد همان مرد اعلام کرد که روحانیت دیگر در سیاست دخالت نخواهد کرد! ما تکذیب کردیم و گفتیم: اگر حتی خمینی هم چنین بگوید، باید بیرونش کرد. این فریب را ساخته‌اند تا مردم را از علما دور کنند. استعمار می‌داند اسلام قدرت دارد؛ علما را نمی‌تواند بخرد، پس باید تخریبشان کند. داستان‌هایی ساختند، تهمت‌هایی زدند، و حتی در کتاب‌ها نوشتند که فلان عالم، حقوق‌بگیر استعمار بوده است.

هدف آن است که روحانیت بی‌اعتبار و گوشه‌نشین شود. علما را به گفتن چند مسئله محدود کرده‌اند تا از مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی باز بمانند. برخی نیز ناآگاهانه همین نقشه را پیاده کرده‌اند. امروز حوزه‌ها پر شده از کسانی که از تبلیغ،

بیان، و اقدام اجتماعی ابا دارند؛ گویی شأن آخوندی با سکوت و انزوا حفظ می‌شود! در حالی که قرآن می‌فرماید: عَلَّمَهُ الْبَيَانَ. پیامبر اسلام و امیرالمؤمنین علیهماالسلام، هر دو خطیب بودند و با زبان حق، دین را زنده نگه داشتند. دین، با تبلیغ، حرکت، و بیان حفظ می‌شود، نه با سکوت و کناره‌گیری.

پس برخیزید، سخن بگویید، افشا کنید، و طرح حکومت اسلامی را زنده نمایید. وظیفه شماست که اسلام را از چنگال استعمار نجات دهید، نه آنکه تسلیم نقشه‌هایش شوید. اگر همت کنید، خدا با شماست.

آخوند های درباری را طرد کنید

برخی از معممین وابسته به دستگاه، نه فقیه‌اند و نه امین دین؛ بلکه مأمورند تا دعاگوی سلاطین باشند و دین را به فساد کشند. به شاه لقب «جل جلاله» داده‌اند! در حالی که امام صادق(ع) فرمود: «از آنان که لباس دین بر تن کرده‌اند و فاسدند، بر دین خود بترسید». اینان اگر رسوا نشوند، امام زمان(ع) و اسلام را نیز ساقط می‌کنند. جوانان غیور ایران وظیفه دارند عمامه این مقدس‌نماها را بردارند؛ نه برای قتل یا توهین، بلکه برای صیانت از شأن لباس روحانیت. این لباس شریف است، نه جامه اهل دربار. مردم اینها را می‌شناسند، مفت‌خورانی‌اند که خود را به دین بسته‌اند.

از آن سو، ما اهل حوزه نیز وظایف سنگینی داریم. باید از دنیا بگذریم، دل از زخارف بکنیم، و اهل تقوا و تزکیه باشیم. راه فقاقت، راه پارسایی و خدمت است، نه معیشت و ریاست. اگر برای دنیا درس می‌خوانیم، نه فقیه می‌شویم و نه امین اسلام. باید «جندالله» شویم؛ لشکر خدا؛ مقتدی‌الأنام. با رفتار و زهد و تقوایمان مردم را اصلاح کنیم. درس و فقاقت را جدی بگیریم، اما در کنار آن، در فکر معرفی اسلام باشیم. اسلام امروز غریب است، باید رسالت، امامت، و حکومت اسلامی را به مردم بشناسانیم، تا زمینه‌ای فراهم آید که ان‌شاءالله حکومت اسلامی برپا گردد.

حکومت های جائر را براندازیم

برای تحقق حکومت اسلامی، نخستین گام، قطع رابطه با دستگاه‌ها و مؤسسات طاغوتی است؛ همان نهادهای سیاسی و اجرایی که در بلاد اسلامی، خارج از مسیر دین و عدالت حکومت می‌کنند. نه تنها همکاری با این دستگاه‌ها جایز نیست، بلکه حتی کسی که برایشان دواتی پر آب کند، از چشم اسلام ساقط است. در مقابل، باید نهادهای جایگزین تأسیس شود؛ در اقتصاد، فرهنگ، سیاست و قضا؛ نهادهایی که بر پایه شریعت اسلام اداره شوند تا زمینه برای استقرار تدریجی حکومت اسلامی فراهم گردد.

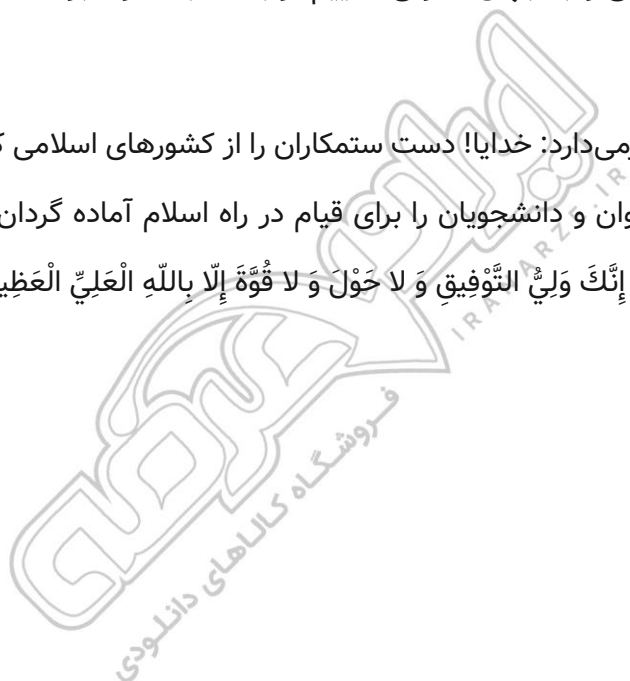
قرآن، اطاعت از طاغوت را نهی و قیام علیه سلطه جائران را واجب می‌داند؛ همان‌گونه که موسی(ع) در برابر فرعون قیام کرد. در سیره ائمه اطهار(ع) نیز، با وجود تقیه، روح مبارزه و مقابله با ظلم همیشه زنده بوده است. تقیه برای حفظ مذهب بود، نه به خاطر ترس از جان. خلفا نیز می‌دانستند که اگر به اهل بیت(ع) میدان داده شود، آن‌ها برای براندازی سلطنت و برپایی عدالت الهی قیام خواهند کرد.

همین ترس باعث شد امام کاظم(ع) سال‌ها در زندان بماند، امام رضا(ع) زیر نظر مأمون باشد و در نهایت با سم به شهادت برسد. آن‌ها می‌دانستند که فرزندان علی(ع) خود را حاکمان بر حق می‌دانند، و اگر آزاد شوند، کاخ ظلم را ویران خواهند کرد. از همین رو، سیاست خلفا آن بود که بنی‌هاشم همیشه در فقر، تبعید، محاصره و فشار باشند، مبدا به قیام برخیزند.

ائمه(ع) نه تنها خود اهل مبارزه بودند، بلکه شیعیان را نیز از هرگونه همکاری با سلاطین نهی می‌کردند. ده‌ها روایت از آنان داریم که می‌فرمایند: از ظالمین دوری کنید، مداحان‌شان را لعن کنید، و با ساختارشان همکاری نکنید. در مقابل، در ده‌ها روایت دیگر، فقهای عادل را به عنوان وارثان واقعی دین معرفی کرده‌اند؛ همان کسانی که باید اداره امت را بر عهده گیرند.

مجموع این تعالیم، راه را روشن می‌سازد: باید بنای ظلم فرو ریزد و به جای آن، نظامی اسلامی و عادلانه برپا شود. نظامی که اسلام طراحی کرده و مردم با امنیت و حفظ ایمان و اخلاق در آن زندگی کنند. وظیفه امروز ما اجرای این طرح است؛ باید مردم را بیدار کنیم، حکومت اسلامی را به جهان معرفی نماییم، و با اتکا به قدرت برخاسته از بیداری امت، اساس این نظام را برپا سازیم.

در پایان، امام خمینی دست دعا برمی‌دارد: خدایا! دست ستمکاران را از کشورهای اسلامی کوتاه کن، خیانتکاران را نابود ساز، سران غافل را بیدار فرما، نسل جوان و دانشجویان را برای قیام در راه اسلام آماده گردان، و علما و فقها را در روشنگری و تأسیس حکومت اسلامی یاری ده. إِنَّكَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.



❖ فصل دوم: نکات مهم ولایت فقیه امام خمینی (ره) تالیف ایران عرضه

- ۱- امام خمینی برخلاف فقهای پیشین، برای نخستین بار نظریه ولایت فقیه را به صورت جامع و با تأکید بر نقش آن در حکومت اسلامی، به صورت مبسوط و منظم طرح و اثبات کرده است.
- ۲- امام خمینی معتقد است که ولایت فقیه از آن دسته مفاهیمی است که صرف تصور صحیح آن، انسان را به پذیرش ضرورت آن سوق می‌دهد و نیازی به استدلال پیچیده ندارد.
- ۳- از دید امام، استعمارگران از قرن‌ها پیش با تبلیغات منفی و نفوذ در مراکز علمی و فرهنگی، چهره‌ای تحریف‌شده از اسلام به جوامع مسلمان القا کرده‌اند.
- ۴- امام خمینی هشدار می‌دهد که تصویر ناقص ارائه‌شده از اسلام در رساله‌های عملیه نباید جایگزین جامعیت و پویایی اسلام حقیقی شود.
- ۵- امام خمینی تشکیل حکومت اسلامی را لازمه اعتقاد به ولایت پیامبر و جانشینی او می‌داند، چرا که قانون بدون اجرای آن ناقص است.
- ۶- پیامبر اسلام در سال ششم هجری نامه‌هایی به پادشاهان از جمله خسرو پرویز و قیصر روم فرستاد و آنان را به اسلام دعوت کرد.
- ۷- تعیین خلیفه پس از پیامبر (ص) تنها برای بیان احکام نبود، بلکه برای اجرای احکام و استمرار نظام اسلامی ضرورت داشت.
- ۸- امام علی (ع) نیز پس از رسول خدا (ص) حکومت تشکیل داد و در عمل ادامه‌دهنده سنت حکومتی پیامبر بود.
- ۹- آیه «وَأَعِذُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال/۶۰) دستور به آمادگی نظامی و دفاعی مسلمانان در برابر دشمنان می‌دهد.
- ۱۰- در اجرای برخی حدود مانند زنا، حضور جمعی از مؤمنان ضروری دانسته شده تا هم شاهد اجرای حکم باشند و هم عبرت بگیرند.
- ۱۱- در سال ۱۸۸۴ میلادی، تنها میسیون‌های آمریکایی در ایران بیش از ۴۵۷۸ مراسم مذهبی و ۲۴ کلیسا را اداره می‌کردند.
- ۱۲- در اسلام، پیامبر اکرم (ص) علاوه بر ابلاغ وحی، شخصاً به اجرای احکام و برقراری نظام اسلامی پرداخت و تشکیل حکومت داد.
- ۱۳- از زمان غیبت صغرا تا کنون، هزار سال گذشته و ممکن است هزاران سال دیگر ادامه یابد؛ در این مدت نمی‌توان اجرای احکام را متوقف کرد.

- ۱۴- اسلام برای مراحل مختلف زندگی انسان از قبل انعقاد نطفه تا پس از مرگ، دستور و قانون ارائه کرده است.
- ۱۵- خمس از تمام درآمدهای مازاد بر مخارج متعارف گرفته می‌شود و همه مشاغل، از کشاورزی تا صنعت، موظف به پرداخت آن هستند.
- ۱۶- احکام مالی اسلام بدون وجود حکومت اسلامی قابل اجرا نیستند و اجرای آن‌ها نیازمند تشکیلات اداری و نظارت حاکم شرع است.
- ۱۷- حکومت‌های بعد از پیامبر (ص) مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس، نظام‌های ضد اسلامی بودند که سیاست‌های آن‌ها از الگوی شاهنشاهی تبعیت می‌کرد.
- ۱۸- حدیث امام صادق (ع): «ما تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ» بیانگر جامعیت قرآن در پاسخگویی به نیازهای بشری است.
- ۱۹- امام علی (ع) فرمود: «وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»؛ باید دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.
- ۲۰- مجلس در حکومت اسلامی به جای قانون‌گذاری، وظیفه برنامه‌ریزی اجرایی مطابق احکام اسلامی را بر عهده دارد.
- ۲۱- حاکم اسلامی باید از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار بوده و اهل معصیت نباشد.
- ۲۲- ولایت و حکومت امام (ع) مانع از داشتن مقامات معنوی بالاتر نیست.
- ۲۳- یکی از اهداف حکومت از منظر علی (ع) برپایی حق و نابودی باطل است.
- ۲۴- برای اجرای احکام قصاص، حدود و دیات، وجود حاکم اسلامی و تشکیلات قضایی لازم است.
- ۲۵- حکومت‌های طاغوتی مانع اجرای احکام اسلام و زمینه‌ساز «فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» هستند و باید برچیده شوند.
- ۲۶- در اسلام، حکومت به معنای سلطنت، شاهنشاهی یا امپراتوری نیست، بلکه حکومت قانون الهی است.
- ۲۷- هدف از حکومت، ایمن‌سازی مظلومان و اجرای حدود تعطیل‌شده الهی است.
- ۲۸- پذیرش روایات ضعیف از سوی علمای غیرعادل منجر به توجیه استبداد و سلطه‌پذیری می‌شود.
- ۲۹- حاکم نباید بخیل باشد تا به اموال عمومی طمع نرزد.
- ۳۰- حاکم نباید جاهل باشد تا مردم را به گمراهی نکشاند.
- ۳۱- ولایت فقیه به معنای داشتن همان اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و ائمه (ع) است.
- ۳۲- فقیه عادل باید مالیات‌های شرعی را بگیرد و در مصالح مسلمین هزینه کند.

- ۳۳- وظیفه فقیه فقط دانستن احکام نیست، بلکه حفظ اسلام در تمام ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است.
- ۳۴- عدالت در فقیه شرط اساسی برای بقای او در منصب ولایت و قضاوت است؛ فاسق خود به خود عزل می‌شود.
- ۳۵- روایت «مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا» ناظر به نشر عالمانه احادیث است.
- ۳۶- امام کاظم (ع) می‌فرماید: با مرگ مؤمن فقیه، در اسلام شکاف بزرگی پدید می‌آید که هیچ چیز آن را جبران نمی‌کند.
- ۳۷- اگر فقیه در گوشه‌ای بنشیند و در اجرای احکام اسلام نقشی نداشته باشد، نمی‌توان او را "حصن الاسلام" نامید.
- ۳۸- حضرت امیر (ع) و رسول خدا (ص) تنها ناقل احکام نبودند، بلکه مجری جدی حدود و احکام بودند.
- ۳۹- اطاعت از پیامبر (ص) تنها در بیان احکام خلاصه نمی‌شود بلکه شامل پیروی از دستورات اجرایی او نیز هست.
- ۴۰- فقیه عادل، چون دارای علم دینی و عدالت است، واجد شرایط رهبری، قضاوت و ولایت در عصر غیبت می‌باشد.
- ۴۱- اسحاق بن یعقوب از طریق محمد بن عثمان عمری مسائل خود را به امام عصر (عج) رسانده و پاسخ‌های رسمی (توقیع) دریافت کرده که نشان‌دهنده مقام معنوی و جایگاه علمی اوست.
- ۴۲- تعیین فقها به عنوان حجت، به معنای لزوم رجوع به آنان در تمشیت امور عمومی جامعه است.
- ۴۳- حجت خدا بودن، مقامی است که در آن شخص مأمور اجرای عدالت و نظم اجتماعی در جامعه است.
- ۴۴- عدالت در حکومت شامل رعایت قانون شرع در همه بخش‌های تصمیم‌گیری و اجراست.
- ۴۵- نصب فقها از طرف امام، یک نصب عام و دائمی برای دوران غیبت است و محدود به مسائل شخصی نیست.
- ۴۶- در روایت آمده «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» که نصب حاکمیت برای فقیه دارای شرایط است.
- ۴۷- حاکم شرعی از سوی امام، موظف به تنظیم امور اجتماعی و اجرای عدالت است.
- ۴۸- دستور امام (ع) درباره منع رجوع به سلطان جائز، به نهاد اجرایی حاکمیت اشاره دارد.
- ۴۹- امام در روایت ابوالبختری توصیه می‌کند دقت شود علم را از چه کسی می‌گیرند.
- ۵۰- منظور از انبیای بنی اسرائیل، پیامبران حقیقی با وظایف حکومتی است.
- ۵۱- تعبیر «کل فرد من الانبیاء» به تمام وظایف و شئون پیامبران از جمله ولایت و حکومت نیز اشاره دارد.
- ۵۲- آیه ۹ سوره حجرات دستور می‌دهد که اگر یک گروه بر دیگری ظلم کرد، با گروه متجاوز جنگ شود تا به حق بازگردد.
- ۵۳- در ۳۰ مرداد ۱۳۴۸ صهیونیست‌ها مسجدالاقصی را به آتش کشیدند که خشم مسلمانان جهان را برانگیخت.

- ۵۴- سازمان صهیونیسم دارای شبکه گسترده‌ای از نهادهای مالی، رسانه‌ای، اطلاعاتی و سیاسی در سطح جهانی است.
- ۵۵- نهی از منکر فقط شامل گناه‌های فردی نیست؛ بلکه شامل فساد اقتصادی و سیاسی نیز هست.
- ۵۶- در برابر تحریف قرآن توسط یهود، مسلمانان وظیفه مقابله و افشاگری دارند.
- ۵۷- خطبه‌های جمعه در صدر اسلام آغاز حرکت‌های سیاسی و نظامی بودند.
- ۵۸- موسی(ع) با یک عصا و اراده، حکومت فرعون را نابود کرد؛ نه با ابزار، بلکه با همت.
- ۵۹- سیاست در اسلام به معنای عدالت و تدبیر است، نه پدرسوختگی.
- ۶۰- هدف خلفای عباسی از بازداشت و تبعید ائمه، جلوگیری از تشکیل حکومت عدل اسلامی بود.

